



اصول انتقاد سازنده در نهج البلاغه

سارا عربشاهی^{۱*}، محسن نورائی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۶/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۱۶

چکیده

انتقاد سازنده از موضوعات مهمی است که سخت مورد توجه اسلام قرار گرفته است. اهمیت نقد سازنده بدین سبب است که این مقوله، عاملی اساسی و کلیدی برای رشد و تعالی فرد و جامعه محسوب می‌شود و تحقق نشاط در جامعه و شکل‌گیری یک جامعه سالم در گرو وجود گفتمان انتقادی سازنده است. هر چند پژوهش‌های پرشماری در حوزه ادبیات انتقادی صورت گرفته است اما هیچ‌کدام از آنها کتاب شریف نهج البلاغه را به صورت ویژه مطرح نظر قرار نداده و اصول انتقاد سازنده را نجسته‌اند. این مقاله که با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع اسنادی و کتابخانه‌ای سامان یافته، موارد ذیل را به‌عنوان مهم‌ترین اصول انتقاد سازنده از منظر نهج البلاغه به بحث نهاده است: مقدم داشتن انتقاد از خویشان، بیان شایستگی‌ها، تعیین بایسته‌ها، ریشه‌یابی ضعف‌ها، تکیه بر استدلال منطقی، اتخاذ شیوه بیانی مناسب، ارائه معیار، پرهیز از افراط در توییح.

کلیدواژه‌ها: امام علی (ع)، نهج البلاغه، اصول انتقاد، انتقاد سازنده

۱. کارشناسی‌ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران

۲. استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مازندران

*: نویسنده مسئول

۱. مقدمه

نقد در لغت به معنای جدا کردن سره از ناسره، به گزینی، خرده‌گیری و آشکار کردن زیبایی‌ها و کاستی‌های یک پدیده به کار رفته است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵: ۴۶۷؛ جوهری، ۱۴۱۰، ج ۲: ۵۴۴)؛ اقوال مختلفی در بیان معنای اصطلاحی نقد بیان شده است. از نظر برخی نقد، صرفاً به معنای بیان خوبی‌ها است و در آن نباید از زشتی‌ها و نادرستی‌های امر مورد انتقاد سخنی به میان آورد. در مقابل، شماری دیگر بر این باورند که انتقاد - صرفاً یا دست کم در معنای رایج و شایع آن - به معنای عیب‌جویی و خرده‌گیری است. و نقاد هیچ التزامی ندارد که به بیان خوبی‌ها و نکات مثبت یک اثر اشاره‌ای داشته باشد. (اسلامی، ۱۳۸۳: ۲۳). با ملاحظه آرای گوناگون به نظر می‌رسد، نقد و انتقاد به معنای «ارزیابی منصفانه یک چیز» است و برای این ارزیابی، در بسیاری از موارد لازم است در کنار بیان نقاط ضعف، نقاط قوت را نیز یادآور شد.

واژه اصل در لغت به معنای اساس و پایه هر چیز است. مقصود از این واژه در علوم مختلف؛ متنوع و گوناگون است. منظور از اصول در نوشتار پیش‌رو؛ مجموعه امور و عناصر اساسی است که عامل قوام و شکل‌گیری انتقاد سازنده محسوب می‌شود آن سان که وجد آن سبب اثرگذاری انتقاد و فقدان آن عامل خنثی شدن انتقاد می‌گردد.

ضرورت نقد امری آشکار و اثبات اهمیت آن برای رشد و تعالی فرد و اجتماع مورد پذیرش همگان است. آنچه که در این میان مهم است دستیابی به چهارچوب نظری معتبر برای انتقاد سازنده و مثبت می‌باشد. چهارچوبی که مورد تأیید معارف والای اسلامی بوده و از ضمانت کافی برای اعتبار و درستی برخوردار باشد.

دستیابی به چنین چهارچوبی مستلزم یافتن پاسخ برای پرسش‌های فراوانی است که برخی از آنها عبارتند از: آیا انتقاد امری سلیقه‌ای است و یا دارای اصولی است؟ آیا می‌توان برای نقد سازنده مبانی روشنی ذکر کرد؟ آیا این اصول براساس آموزه‌های نهج‌البلاغه قابل بازتعریف است؟ آیا این اصول پراکنده و خنثی است یا منسجم و متمایل به مبانی اخلاقی؟ و ... نگارنده در پی یافتن پاسخ این پرسش‌ها، ابتدا به مطالعه‌ی دقیق نهج‌البلاغه پرداخته، سپس اصول اخلاقی و نکات محتوایی موردنظر را با استفاده از شروح مهم استخراج نمود. مهم‌ترین این اصول در پی می‌آید.

۲. مقدم داشتن انتقاد از خویش

به همان نسبت که دیگران نیازمند انتقادند، شخص منتقد نیز ممکن است خود محتاج به نقد باشد. در این میان تعیین اولویت از اهمیت بالایی برخوردار است. آن چه از فرمایش گهربار امام علی (ع) فهمیده می‌شود؛ تقدم خودارزیابی منتقد و مقدم داشتن انتقاد از خویش است. آری لازم است هر فرد نخست به رشد و بهبودی و اصلاح خود بپردازد و بعد از آن با انتقاد سازنده از دیگران به اصلاح ایشان همت گمارد. نمونه‌ها و مظاهر گوناگونی از توجه به این اصل در نهج‌البلاغه به چشم می‌آید.

نمونه‌ی اول

امام علی(ع) در خطبه یکصد و هفتاد و شش چنین می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ النَّاسِ...». «ای مردم! خوشا کسی که پرداختن به عیب خویش وی را از عیب دیگران بازدارد» (شریف رضی، ۱۳۷۸: ۱۸۵). اهمیت این اصل به کارآمدی آن در رشد و تعالی فرد نهفته است. اگر از یک طرف آدمی خود آینه خویش شود، و ایرادهای خویش را دیده و بپذیرد، زودتر به فلاح و سعادت می‌رسد و از طرف دیگر پاره‌ای تنش‌ها و تشنج‌ها، به خودی خود، از بین می‌روند و جلو بسیاری از نقدهای ویران-گر گرفته می‌شود.

امام علی(ع) در سخنی دیگر انجام کاری که برای دیگران ناپسند می‌شماریم را، نشانه‌ی حماقت معرفی می‌نماید، «وَمَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ النَّاسِ فَأَتَكَرَّهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ...». «و آن که به زشتی‌های مردم نگرد و آن را ناپسند انگارد سپس چنان زشتی را برای خود روا دارد نادانی است و چون و چرایی در نادانی او نیست» (شریف‌رضی، ۱۳۷۸: ۴۲۳)

امام حسین(ع) نیز در کلام گهربار خود می‌فرماید: «وَمِنْ دَلَائِلِ الْعَالَمِ انْتِقَادَهُ لِحَدِيثِهِ وَ عِلْمُهُ بِحَقَائِقِ فُنُونِ النَّظَرِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵: ۱۱۹): از نشانه‌های عالم آن است که گفتار و کردار خویش را نقد کند و به تمام ریزه‌کاری‌های امور، آگاهی و شناخت پیدا نماید. بی‌تردید مقصود حضرت ترک عیب‌جویی است و گر نه احساس مسئولیت برای اصلاح افراد با حفظ کرامت و شخصیت آن‌ها، کاری بسیار پسندیده است و در اغلب موارد، واجب به شمار می‌رود (مکارم‌شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۴: ۷۸۱).

نمونه‌ی دوم

امام علی(ع) در خطبه یکصد و چهلم چنین می‌فرماید:

«وَكَيْفَ يَذُمَّ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بِعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيمَا سِوَاهُ مِمَّا هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَيَنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ وَعَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ لَجُرْأَتُهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ...». «و چگونه او را مذمت کند که خود چنان گناهی کرده است- لیکن پوشیده و در پرده است- و اگر چنان گناهی نداشته، گناهان دیگری داشته که از آن گناه بزرگ‌تر است، و به خدا سوگند، اگر گناهی که کرده بزرگ نیست و گناهی است خرد، جرأت او را بر زشتی مردمان گفتن، گناهی بزرگ‌تر باید شمرد» (شریف‌الرضی، ۱۳۷۸: ۱۳۷).

امام در این خطبه دلایلی را برای پرهیز از عیب‌جویی دیگران بر می‌شمارند. امام علی(ع) در این خطبه مردم را به چند گروه تقسیم نموده و می‌فرماید: گروه اول افرادی هستند که خداوند به لطف خویش آنان را یاری کرده است، تا بر نفس اماره پیروز شوند. امام می‌فرماید سزاوار است این گروه اهل معصیت را ترحم کنند، و به شکرانه‌ی این نعمت بزرگ الهی، زبان از غیبت و عیب‌جویی دیگران برندد. گروه دوم کسانی هستند که، خودشان دارای همان عیوبی هستند، که دیگران را نسبت به آن ملامت و غیبت می‌کنند، امام ایشان را به عیب‌پوشی خداوند توجه می‌دهد که چگونه به لطفش بر عیوب ایشان پرده

افکنده است و بدین وسیله ایشان را به اتخاذ پرتویی از صفت ستار العیوبی خداوند فرامی خواند. به این ترتیب، امام (ع) تمام راه‌ها را بر عیب‌جویان و غیبت‌کنندگان می‌بندد، عواقب شوم عمل زشتشان را به آن‌ها گوشزد می‌کند، تا از وسوسه‌های شیاطین بر کنار بمانند و هوای نفس اعمال زشت آن‌ها را در نظرشان تزیین نکند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۵، ۵۵۴-۵۵۲).

نیک روشن است، عیب‌جویی از دیگران پایه‌های اعتماد را لرزان می‌سازد، و روح همکاری و اتحاد را از میان می‌برد. یکی از مقاصد مهم در تعالیم اسلام ایجاد وحدت و هماهنگی در جامعه و همسو کردن مردم به وسیله اجرای اوامر و نواهی خداوند برای حرکت در راه اوست، و این غرض هنگامی تحقق پیدا می‌کند که همکاری و همدلی و الفت و محبت در میان مردم برقرار باشد، و همگی یکدل و یک جهت در خدمت آقا و مولای خود باشند، حال آن که عیب‌جویی دامنه‌ی فساد را گسترش می‌دهد و این کاملاً بر خلاف تعالیم اسلام است (بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۲۷).

۳. بیان شایستگی‌ها

همان‌گونه که پیشتر ذکر شد؛ انتقاد به معنای نقاط ضعف و نقاط قوت است. از این رو نباید بیان ضعف و کاستی‌های یک شخص سبب نادیده انگاری شایستگی‌های او شود. بیان شایستگی‌ها اصل دیگر از اصول و مبانی نقد محسوب می‌شود. بایستگی این اصل چنان روشن است که اندیشمندان غیرمسلمان نیز به اهمیت آن را یادآور شده و چنین نگاشته‌اند: انتقاد یعنی ارزش‌یابی شایستگی‌ها و عدم شایستگی‌ها، اما واقعیت این است که اکثر مردم به وقت انتقاد شایستگی‌ها را نادیده می‌گیرند. بیان شایستگی‌ها علاوه بر تلطیف سختی انتقاد بیان‌گر این واقعیت است که ما از تلاش‌های مخاطب آگاه هستیم و به آن ارجح می‌نهیم (وایزینگر، ۱۳۸۱: ۳۲).

نمونه‌ی آشکاری از توجه به این اصل را می‌توان در داستان جنگ صفین یافت. روز هفتم ماه صفر، که از روزهای سخت و دشوار جنگ صفین محسوب می‌شد؛ لشکر معاویه به بخشی از لشکر امیر مؤمنان علی (ع) حمله کردند و آن‌ها را عقب راندند؛ امام علی (ع) از سپاهیانش مکدر گشته و از آنها انتقاد نمود. پس از انتقاد حضرت، سپاهیان به اتفاق «مالک‌اشتر» به حمله سریع و مؤثری اقدام نمودند و دشمن را درهم کوبیدند و به عقب راندند (نصربن مزاحم، ۱۴۰۴، ۲۵۶).

سخنان امام علی (ع) در ارزیابی عملکرد سپاهیانش شنیدنی و درس‌آموز است. تعبیر حضرت را بنگرید که نه تنها به بهانه سستی اولیه ایشان از بیان شایستگی‌ها چشم فرو نبسته بلکه با بیان رسا آنها را به نیکی وصف می‌نماید. محل استشهادهای خطبه چنین است:

«وَقَدْ رَأَيْتُمْ جَوْلَتَكُمْ وَأَنْحِيَاكُمْ عَنْ صُفُوفِكُمْ تَحُورُكُمْ الْجَفَاءُ الطَّعَامُ وَأَعْرَابُ أَهْلِ الشَّامِ وَأَنْتُمْ لَهَا مِمُّ الْعَرَبِ وَيَأْفِيخُ الشَّرَفِ وَالْأَنْفِ الْمُقَدَّمِ وَالسَّنَامِ الْأَعْظَمُ وَلَقَدْ شَفَى وَحَاوَحَ صَدْرِي أَنْ رَأَيْتَكُمْ بِأَخْرَةٍ تَحُورُونَهُمْ كَمَا

حَاذِرُكُمْ وَتُزِيلُونَهُمْ عَنِ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا أَزَلُّوكُمُ حَسَبًا بِاللَّيْطِ وَشَجْرًا بِالرَّمَّاحِ تَرْكَبُ أَوْلَاَهُمْ أُخْرَاهُمْ كَالْأَيْلِ
الْهِيمِ».

«همانا، از جای کنده شدن و بازگشت شما را در صفاها دیدم. فرومایگان گمنام و بیابان‌نشینان از مردم شام، شما را پس می‌رانند، حالی که شما گزیدگان عرب، و جاندا نه‌های شرف، و پیشقدم در بزرگواری، و بلند مرتبه و دیداری هستید. سرانجام سوزش سینه‌ام فرو نشست که در واپسین دم دیدم آنان را رانید، چنانکه شما را رانند، و از جایشان کندید چنان که از جایتان کردند. با تیرهاشان کشتید و با نیزه‌هاشان از پای در آوردید. تا آنجا که هر یک دیگری را می‌رانند- و پیشین آنان خود را به جای پسین می‌رسانند- همچون شتران تشنه که از حوض‌هاشان برانند، و از آب‌خورهاشان دور دارند» (شریف‌الرضی، ۱۳۷۸: ۱۰۰).

۴. بیان واضح انتظارات و تعیین بایسته‌ها

عدم موفقیت انتقادات، دلایل بسیاری دارد. یکی از عمومی‌ترین آن‌ها این است که منتقد انتظارات خود را برای مخاطب مشخص نمی‌سازد. شایسته است تا منتقد ضمن بیان روشن و دقیق مورد نقد، برای رفع نقص و کاستی جایگزین مناسب را مطرح نماید. نمونه‌ای از توجه به این اصل را نیز می‌توان در نهج‌البلاغه ملاحظه نمود. هنگامی که امام برای عیادت یکی از یاران خود به نام علاء بر او وارد شد؛ پس از مشاهده وسعت زیاد خانه او فرمود:

«مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا أَمَا أَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ وَبَلَىٰ إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ تَقْرَىٰ فِيهَا الضَّيْفَ وَتَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ وَتَطْلُعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطْلِعَهَا فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ».

«این خانه فراخ در دنیا به چه کارت آید که در آخرت نیازت به چنین خانه‌ای بیش‌تر شاید! آری و اگر خواهانی بدان به آخرت رسیدن هم توانی؛ در آن به پذیرایی مهمان خواهی نشست و با خویشاوندانت خواهی پیوست، حقوقی را که بر گردن داری بیرون توانی ساخت و به مستحقانش رسانی و بدینسان به آخرت نیز توانی پرداخت» (شریف‌الرضی، ۱۳۷۸: ۲۴۱).

امام در این کلام ابتدا بر فراخی منزل علاء خرده می‌گیرند چرا که این کار بر خلاف زهد در دنیا و توجه کامل به آخرت است. سپس صحابی خود را راهنمایی می‌کنند که می‌تواند تقصیری را که از جهت آخرت با ساختن چنین منزل وسیعی مرتکب شده با انجام دادن کارهایی برای آخرت و خدا، جبران کند و خود را به مقام قرب الهی نزدیک نماید و آن اعمال نیک را برشمرده‌اند (بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۳۰) و با این بیان به تمام مسلمانان تاریخ این نگرش را اعطا می‌فرمایند که هرگاه مواهب مادی دنیا ابزاری برای وصول به آخرت و کمک به نیازمندان و حمایت از ضعفا و ترویج و تحکیم پایه‌های حق و عدالت باشد، با زهد و آخرت‌گرایی منافاتی ندارد (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۱۶)

۵. ریشه‌یابی ضعف‌ها

اساساً برای ایجاد هر بهسازی در فرد و جامعه بایسته است تا حوزه‌ای که درخور فرهیختن است شناسایی گردد. شناسایی و بیان ریشه ضعف و کاستی اقدامی لازم برای اثرگذاری انتقاد است. زیرا فرد انتقاد شونده بدون آگاهی از ریشه ضعفش توفیق چندانی برای زدودن آن پیدا نمی‌کند.

توجه به این اصل نیز در سیره انتقادی امام علی(ع) نمایان است. سخنان ارزشمند حضرت در خطبه یکصدونهم شاهد مناسبی بر این ادعاست. حضرت در این خطبه هنگام انتقاد از رفتار انسان‌های دنیازده ریشه‌ی این ضعف را به روشنی بیان می‌کنند، خطبه حضرت را بنگرید:

«وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أُعْسَى بَصْرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبَةٍ وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَوَلَّهَتْ عَلَيْهَا نَفْسَهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَلَمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَحَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ وَهُوَ يَرَى الْأَمْخُودِينَ عَلَى الْغُرَّةِ حَيْثُ لَا إِقَالََةَ لَهُمْ وَلَا رَجْعَةَ».

«هر که عاشق چیزی شود، دیده‌اش را کور سازد و دلش را رنجور سازد. پس به دیده بیمار بنگرد و به گوش بیمار بشنود. خواهش‌های جسمانی پرده خردش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانیده، جان او شیفته دنیاست و او بنده آن است، و به‌سوی هر که چیزی از دنیا در دست دارد، نگران است. هر جا که دنیا برگردد، در پی آن رود، و هر جا روی آرد، روی بدان‌جا کند. نه به گفته بازدارنده از سوی خدا خود را بازدارد، و نه پند آن کس را که از سوی او پند دهد در گوش آرد، حالی که فریفتگان دنیا را می‌بیند که دستگیرند و در چنگال مرگ اسیر. نه جای درگذشت از خطا، و نه راه بازگشت به دنیا» (شریف‌الرضی، ۱۳۷۸: ۱۰۴).

امام(ع) در این خطبه به‌عنوان یک طبیب حاذق، انگشت بر نقطه اصلی درد گذارده‌اند و رأس خطایابی بشر را اشاره رفته‌اند که «هر کس به چیزی عشق ورزد، چشم او ناتوان، و قلب و فکر او بیمار می‌گردد؛ در نتیجه با چشمی معیوب (به همه چیز) می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود». دنیاپرستی و عشق سوزان به زرق و برق و زینت‌های دنیای مادی، نیروی داوری و قضاوت صحیح را به کلی از انسان سلب می‌نماید؛ به گونه‌ای که تمام سعادت و خوشبختی خود را در وصول به این دنیای مادی می‌پندارد، چنین کسی نه حق و باطل را تشخیص می‌دهد و نه مصالح و مفسد خویش را درک می‌کند و دنیا برایش هدف می‌شود نه طریقت. امام مغلوب شدن عقل و خرد را در برابر شهوات، به‌عنوان مرگ عقل معرفی می‌کنند و وعظناپذیری را از نتایج آن بر می‌شمارند.

۶. تکیه بر استدلال منطقی

یکی دیگر از اصول مستفاد از نهج‌البلاغه در عرصه انتقاد سازنده و مثبت، بهره‌جویی از استدلال منطقی است. مقصود از این عنوان آن نیست که ما قواعد علم منطق و یا اصطلاحات دانش فلسفه را اصل قرار

داده و آن را بر کلام حضرت تحمیل کنیم بلکه بالعکس در پی اصل قرار دادن رفتار حضرت و ردیابی گزاره‌های منطقی در آن هستیم. به نظر می‌رسد این نحوه استدلال به آن چیزی نزدیک است که در دانش منطق از آن به تکیه بر استدلال و پرهیز از مغالطه تعبیر می‌شود.

نمونه‌ی اول

نخستین نمونه از موارد تکیه بر استدلال منطقی را می‌توان در سخنان امام علی علیه السلام در برابر انصار ملاحظه نمود. آن‌جا که پس از وفات حضرت رسول اکرم (ص)، اخبار سقیفه به ایشان رسید:

[حضرت] پرسید:

«ما قالت الأنصار قالوا: قالت: منا أمير ومنكم أمير. قال (ع) فَهَلَّا اخْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَصَّى بِأَنْ يُخَسَّنَ إِلَى مُحْسِنِهِمْ وَيُتَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئَتِهِمْ قَالُوا وَمَا فِي هَذَا مِنَ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ قَالَ (ع) لَوْ كَانَتْ الْإِمَارَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةُ بِهِمْ ثُمَّ قَالَ ع فَمَاذَا قَالَتْ قُرَيْشٌ قَالُوا اخْتَجَّتْ بِأَنَّهَا شَجَرَةُ الرَّسُولِ (ص) فَقَالَ (ع) اخْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَأَضَاعُوا الثَّمَرَةَ»

«انصار چه گفتند؟ گفتند: انصار گفته‌اند که امیری از ما و امیری از شما. [امام] فرمود: چرا حجت نیاوردید که رسول‌الله (ص) سفارش کرده که به نیکوکارانشان نیکی شود و از گناهکارانشان عفو؟ پرسیدند: در این سخن چه حجتی است علیه آن‌ها؟ [حضرت] فرمود: اگر می‌بایست فرمانروایی در میان ایشان باشد، پیامبر سفارش آن‌ها را به دیگری نمی‌نمود. آن‌گاه پرسید: قریش چه گفتند؟ گفتند: حجت آوردند که آن‌ها درخت رسول‌الله (ص) هستند. [امام] گفت: درخت را حجت آوردند و میوه را تباه کردند» (شریف‌الرضی، ۱۳۷۸: ۵۲).

این عبارت حضرت که «لَوْ كَانَتْ الْإِمَارَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةُ بِهِمْ»: اگر می‌بایست فرمانروایی در میان ایشان باشد، پیامبر سفارش آن‌ها را به دیگری نمی‌نمود، قضیه شرطیه‌ای است که بیانگر یک قیاس استثنائی ضروری‌الانتاج است که می‌توان آن را بدین‌گونه صورت‌بندی کرد:

مقدمه اول: اگر فرمانروایی از آن انصار بود، پیامبر سفارش آنان را به دیگری نمی‌نمود.

مقدمه دوم: اما پیامبر سفارش آنان را به دیگری نموده است.

نتیجه: پس فرمانروایی از آن انصار نیست (بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۹۸).

نیک می‌دانیم یکی از روش‌های رفع مغالطه؛ استدلال منطقی است، مغالطه استفاده از الفاظ دارای معانی مشترک یا مبهم و مصادره آن‌ها به نفع مقصود خود است که باعث ایجاد تردید و شبهه در ذهن دیگران می‌گردد. بهترین مواجهه با این دسته از مغالطات و شبهات، استدلال منطقی و تحلیل معنایی الفاظ و جملات و بیان وجه مغالطه است. امام علی (ع) در مواجهه با شعار معروف خوارج (لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ)، در یکی از سخنان خود به تحلیل این شعار و روشنگری پیرامون مفهوم آن می‌پردازند. ایشان در این باره می‌فرمایند:

سخنی است حقّ که بدان باطلی را خواهند. آری حکم، جز از آن خدا نیست، لیکن اینان گویند فرمانروایی را، جز خدا روا نیست، حالی که مردم را حاکمی باید نیکو کردار یا تبه‌کار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند، و کافر بهره خود برد، تا آن گاه که وعده حقّ سر رسد و مدت هر دو در رسد. در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند با دشمنان پیکار کنند، راه‌ها را ایمن سازند، به نیروی او حقّ ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکو کردار روز به آسودگی به شب رساند و از گزند تبهکار در امان ماند (خطبه‌ی ۴۰).

نمونه دوم

از سخنان آن حضرت است به طلحه و زبیر پس از بیعت آنان با وی به خلافت، آن دو ناخشنود شدند که چرا امام علی(ع) با ایشان مشورت نکرد و در کارها از آنان یاری نخواست:

«لَقَدْ تَقَمْتُمَا سِيسِرًا وَ اَرْجَأْتُمَا كَثِيرًا اَلَا تُخْبِرَانِي اَيُّ شَيْءٍ لَكُمْ فِيهِ حَقٌّ دَفَعْتُكُمْ عَنْهُ وَاَيُّ قَسَمٍ اسْتَأْتَرْتُمْ عَلَيَّكُمْ بِهِ اَمْ اَيُّ حَقٍّ رَفَعَهُ اِلَيَّ اَحَدٌ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعُفْتُ عَنْهُ اَمْ جَهَلْتُهُ اَمْ اَخْطَاْتُ بَابَهُ»

«به اندک چیز ناخشنودی نشان دادید، و کارهای بسیاری را به عهده‌ی تأخیر نهادید! به من نمی‌گویید در چه چیزتان حقی بوده است که از شما بازداشته‌ام؟ و در چه کار خود را بر شما مقدم داشته‌ام؟ یا کدام دعوی را مسلمانی نزد من آورد که گزاردن آن را نتوانستم؟ یا در آن نادان بودم، یا در حکم آن راه خطا پیمودم؟» (شریف‌الرضی، ۱۳۷۸: ۳۳۹).

امام علی(ع) در این سخن به صورت مستدل به انواع حق و اقسام معمول و متعارف آن اشاره فرموده و تمام آن اقسام را با استفهام انکاری بیان کرده‌اند، سپس از آن‌ها می‌خواهد تا بیان کنند که چه حقی ترک شده که آنان را خشمناک ساخته است؟ خلاصه فرمایش حضرت چنین است: حقی که شما به خاطر ترک آن بر من خشم گرفته‌اید، یا مربوط به شما دو نفر است و یا به دیگر مسلمانان، اگر مربوط به شماست یا سهم بیت‌المال بوده است که به خود اختصاص داده‌ام و یا این که حقی از حقوق غیر مالی شما را ظالمانه تصرف کرده‌ام و اگر آن حق مربوط به دیگر مسلمانان است و من ترک کرده‌ام. یا چنان است که من در اجرای آن ضعف و ناتوانی داشته‌ام و یا نسبت به حکم الهی آن جاهل و نادان بوده و یا آن که در کیفیت استدلال بر آن به راه خطا و اشتباه رفته‌ام!

امام علی(ع) از این جهت سخنان خویش را در قالب استفهام انکاری آورده‌اند که برابر قرار دادن همه مسلمین در استفاده از بیت‌المال روش پیامبر(ص) است و باید پیروی شود. و نیز مشورت کردن در پیش‌آمدها وقتی لازم است که در مورد آن رویداد حکم قطعی نباشد یا لاقلاً انسان آن را نداند، در صورتی که آن حضرت به تمام احکام الهی علم کامل داشتند و از احدی از مسلمانان حقی را ترک نکرده که ناشی از ضعف و ناتوانی یا نداشتن حکم یا دلیل آن باشد، زیرا او خلیفه زمان و داناترین امت به احکام دین بودند (بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۱۸-۱۷). افزون بر این نیز نمونه‌ی دیگر از به‌کارگیری استدلال منطقی در انتقاد را می‌توان در برخورد امام علی(ع) با موضوع حکمیت و پاسخ به شبهه‌افکنی خوارج اشاره نمود (شریف‌الرضی، ۱۳۷۸: ۱۲۳؛ بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۲۳۳-۲۳۲).

۷. اتخاذ شیوه بیانی مناسب

اختلاف نظر با دیگران و حتی انحراف فکری و عملی آنان به هیچ وجه مجوز نادیده‌انگاری ادب و ناپایبندی به اخلاق نیست. گزینش کلمات مناسب، استفاده از اسلوب بیانی شایسته و ترک سخنان زشت و ناروا همگی از مظاهر و تجلیات ادب است که در تمام مراحل زندگی و نیز به گاه انتقاد بایسته و مطلوب است.

امام علی(ع) در جنگ صفین شنیدند برخی یاران ایشان، نزدیکان معاویه را دشنام می‌دهند، حضرت این کار را ناروا دانسته و فرمودند: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَّيْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانِ أَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ وَأَبْلَغَ فِي الْعُدْرِ». «من خوش ندارم شما دشنام‌گو باشید. لیکن اگر کرده‌های آنان را بازگوید، و حالشان را فریاد آرید به صواب نزدیک‌تر بود و در عذرخواهی رساتر» (شریف‌الرضی، ۱۳۷۸: ۲۴۰). نکته جالب توجه در این فقره، راه‌حل جایگزین امام است که از یاران خود می‌خواهد به جای دشنام دادن، به توصیف و بیان احوال و اشتباهات طرف مقابل بپردازند. این مسأله باعث می‌شود از طرفی، اعتراض از روی آگاهی و حقیقت‌جویی و فارغ از تعصب و هیجانات روانی زودگذر ناشی از ناسزاگویی باشد و از سوی دیگر، حس خیرخواهی و هدایت مخاطب در اصحاب امام زنده گردد (لطیفی، ۱۳۹۱: ۱۱۰).

اهمیت رعایت این اصل در انتقاد از آن روست که جملات و واژه‌ها پل ارتباطی بین گوینده و شنونده هستند و از نظر مخاطب هر کلمه‌ای که به کار گرفته می‌شود، دارای بار معنایی خاصی است که به وی می‌فهماند نیت حقیقی طرف مقابل از بیان این موضوع چیست. گاه فرد منتقد با نیت خیرخواهی وارد می‌شود؛ اما چون شیوه بیانی مناسب را نمی‌داند، نتیجه به کدورت منجر می‌شود. پس در بیان نقد، ادبیات آن برای ایجاد ارتباط و زمینه‌سازی پذیرش بسیار حائز اهمیت است. البته باید دانست که در هر شرایطی و با هر فردی از چه شیوه‌ی گفتاری باید استفاده نمود که بیشترین تأثیر مثبت و کمترین نتیجه منفی را در پی داشته باشد. این امر منجر به بهبود برقراری ارتباط و در نتیجه پذیرش آن می‌شود. به این جهت لازم است کلمات مناسب برگزیده و بیان شود.

نمونه‌ی دیگر را می‌توان در گفتگوی انتقادی آن حضرت با طلحه و زبیر دید. حضرت علی(ع) طلحه و زبیر و همراهانشان در جنگ جمل را توبیخ و سرزنش می‌فرماید. این انتقاد نه تنها با الفاظ رکیک و ساختار سبک همراه نشده بلکه حضرت با به کارگیری آریه‌های ادبی کلام ارزشمندش را تزئین نموده و می‌فرماید: «وَقَدْ أُرْعَدُوا وَأَبْرَقُوا وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفُشْلُ وَكَسْنَا نُرْعِدُ حَتَّى نُوَقِّعَ وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُنْمَطِرَ» «چون برق درخشیدند، و چون تندر خروشیدند، با این همه کاری نکردند و واپس خزیدند. ما تا بر دشمن نتازیم، گردن دعوی بر نمی‌افرازیم، و تا نباریم، سیل روان نمی‌سازیم» (شریف‌الرضی، ۱۳۷۸: ۱۴).

امام علی(ع) هنگام انتقاد از طلحه و زبیر با تشبیهی زیبا به بازبینی هیاهوی توخالی آنان می‌پردازد، این تشبیه اشاره به ابرهایی می‌کند که رعد و برق فراوانی ظاهر می‌کنند و به مردم نوید باران پر برکتی می‌دهند اما سرانجام بی آن که قطره‌ای بارد متلاشی و پراکنده می‌شوند. سپس امام علی(ع) می‌افزاید: «ولی ما رعد (و برقی) نشان نمی‌دهیم تا بباریم و سیلی جاری نمی‌کنیم مگر این که بارانی به راه

بیندازیم» امام در این کلام از صنعت تشبیه و قیاس برای تبیین خطای آنان استفاده کرده‌اند که مقصود را ملموس ساخته، بر تأثیر سخن می‌افزاید (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۷۴).

۸. ارائه معیار

بی‌تردید انتقاد سازنده باید بدور از سلیقه افراد و فراتر از تمایلات شخصی ایشان بوده و بر مبانی و معیاری محکم تکیه زده باشد. اتکاء به سلیقه و ابراز انتقاد متکی به سلیقه اشخاص نه تنها زمینه رشد را فراهم نمی‌کند بلکه خود عاملی برای اختلاف و تشویش و عامل بازدارنده در مسیر کمال محسوب می‌شود. بهترین و معتبرترین معیارها؛ آموزه‌های وحیانی و تعالیم نبوی و علوی است. امام علی(ع) به جهت برخورداری از عصمت، چونان پیامبر(ص) نه براساس ذوق و سلیقه شخصی بلکه منطبق با معیارهای الهی سخن می‌گوید. مطالعه دقیق انتقادهای امام علی(ع) ما را به برخی این معیارها رهنمون می‌گردد. برخی از این معیارها در پی می‌آید.

معیار اول؛ انطباق بر آموزه‌های قرآن و سنت

کتاب خدا و سنت معصومان علیهم‌السلام به دلایل فراوانی از حجیت برخوردارند که یکی از مهم‌ترین و مشهورترین آن‌ها حدیث معروف ثقلین است. رسول‌خدا(ص) ثقل اصغر (عترت) را در کنار ثقل اکبر (قرآن کریم) قرارداد و به‌طور یکسان، اطاعت و تبعیت از آن دو را مایه هدایت و نجات دانست و مخالفت آن‌ها را موجب ضلالت و گمراهی معرفی نمود. امام این حجت را به‌عنوان معیار نقد معرفی می‌نمایند.

یکی از مهم‌ترین معیارهای امام علی(ع) در هنگام انتقاد، انطباق آن با آموزه‌های قرآن و سنت است. به عنوان مثال هنگامی که امام شنیدند که بنی‌امیه ایشان را به شرکت در قتل عثمان متهم نموده‌اند فرمودند:

«آیا شناختی که فرزندان امیه از من دارند، آنان را از عیب بر من نهادن باز نمی‌دارد؟ آیا پیشینه‌ام در اسلام نادانان را بر جای نمی‌نشانند و بر سر عقل نمی‌آرد تا به من تهمت نزنند. آنچه خدا آنان را بدان پند داد، از بیان من رساتر است. من از دین بیرون شدگان را به حجت مغلوب کنم و آنان را که در شبهتند با برهان محکوم و منکوب. و هر کار شبهه‌ناک را به کتاب خدا عرضه کنند و بندگان را بدانچه در دل دارند پاداش دهند.» (شریف‌الرضی، ۱۳۷۸: ۵۶) حضرت در این کلام استناد به قرآن و وقایع تاریخی را یکی از ارکان قضاوت برشمرده‌اند.

نمونه‌ی دیگر توجه به این اصل مهم را می‌توان در برخورد حضرت با خوارج ملاحظه نمود. خوارج معتقد بودند، هر کس مرتکب هر گناه کبیره‌ای شود کافر می‌شود و کافر واجب‌القتل است و پذیرش حکمیت را از سوی حضرت گناه می‌دانستند و بر طبق آن به خود اجازه می‌دادند که بر هر یک از اصحاب علی(ع) دست یابند او را به قتل رسانند، امام در پاسخ شبهه آنان به سیره‌ی پیامبر(ص) استناد فرمودند:

«فَإِنْ أَيْبْتُمْ أَنْ تَزْعُمُوا إِلَّا أَنِّي أَخْطَأْتُ وَصَلَّتْ فَلِمَ تُضَلُّونَ عَامَّةً أُمَّةً مُحَمَّدٍ صِ بَضَلَالِي وَتَأْخَذُونَهُمْ بِخَطَائِي وَتُكْفَرُونَهُمْ بِدُنُوبِي سُبُوفُكُمْ عَلَى عَوَاتِقِكُمْ تَضَعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبُرِّ وَالسُّتْمِ وَتَخْلَطُونَ مَنْ أَذْنَبَ بِمَنْ لَمْ يَذْنِبْ

وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص رَجِمَ الزَّانِيَ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ وَرَّثَهُ أَهْلَهُ وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرَّثَ مِيرَاثَهُ أَهْلَهُ وَقَطَعَ السَّارِقَ وَجَلَدَ الزَّانِيَ غَيْرَ الْمُحْصَنِ ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفَيْءِ وَنَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص بِذُنُوبِهِمْ وَأَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمْ وَلَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ»

«پس اگر به گمان خود جز این نپذیرید که من خطا کردم، و گمراه گشتم، چرا همه امت محمد(ص) را به گمراهی من گمراه می‌پندارید، و خطای مرا به حساب آنان می‌گذارید؟ و به خاطر گناهانی که من کرده‌ام ایشان را کافر می‌شمارید؟ شمشیرها تان بر گردن، به جا و نا به جا فرود می‌آید، و گناهکار را با بیگناه می‌آمیزید و یکی‌شان می‌انگارید. همانا دانستید که رسول خدا(ص) زناکار محصن را سنگسار کرد، سپس بر او نماز گزارد، و به کسانش داد و قاتل را کشت و میراثش را به کسانش واگذارد. دست دزد را برید و زناکار نامحصن را تازیانه نواخت. سپس بخش هر دو را از فیهء به آنان پرداخت، و هر دو خطا کار- دزد و زناکار- زنان مسلمان را به زنی گرفتند. رسول خدا(ص) گناهانشان را بی‌کیفر نگذاشت، و حکم خدا را درباره‌ی ایشان برپا داشت، و سهمی را که در مسلمانی داشتند از آنان باز نگرفت، و نامشان را از تومار مسلمانان بیرون نکرد» (شریف‌رضی، ۱۳۷۸: ۱۲۵).

معیار دوم؛ آخرت‌گرایی

آخرت‌گرایی به این حقیقت نظر دارد که هدف نهایی، حیات جاودان آخرت است و زندگانی دنیا تنها مقدمه‌ای برای آن حیات محسوب می‌شود. این اصل نه تنها در حوزه‌ی اندیشه و نظر منشأ اثر است، بلکه در حوزه‌ی عملکردها نیز باعث تغییر و اصلاح جهت‌گیری‌ها است. شریح پسر حارث، قاضی امیرمؤمنان(ع)، در خلافت آن حضرت خانه‌ای به هشتاد دینار خرید، چون این خبر به امام رسید او را طلبید و فرمود: «...يَا شَرِيحُ أَمَا إِنَّهُ سَيَأْتِيكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ وَلَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيْتِكَ حَتَّى يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصًا وَيُسَلِّمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصًا...» «شریح! به زودی کسی به سر وقت می‌آید که به نوشته‌ات نمی‌نگرد و از گواهدت نمی‌پرسد، تا آنکه تو را از آن خانه بیرون کند و بردارد و تهی‌دست به گورت سپارد» (شریف‌رضی، ۱۳۷۸: ۲۷۲). امام در این سخنان مخاطبش را از متاع‌های دنیا و اعتماد به افزونی‌های آن باز می‌دارند و این نگرش را به او اعطا می‌کنند که در هر انتخاب و اتخاذ تصمیمی آخرت و مرگ را در نظر داشته باشد که با آمدنش او را از این سرا و تعلقات آن به بیرون کوچ می‌دهد و تنها و برهنه به قبرش می‌سپارد (بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۵۸۴).

معیار سوم؛ حق‌محوری

جوهر اندیشه امام علی(ع) تفکیک مطلق حق و باطل و اطاعت کامل از حق است و پیوسته مردم را به این شاخص فرا می‌خواندند. البته طبیعی است که امام علی(ع) به لحاظ مبانی فکری خویش از حق و باطل تعبیری درون دینی دارند و معتقدند که حق، سرچشمه‌ای الهی دارد و منشأ حَقَانِيَّتِ هر امری، دینی و الهی است (رنجبر، ۱۳۸۷: ۸۷). شناخت حق و باطل ضروری‌ترین شناخت در زندگی انسان است که او را از سقوط در ورطه حیرت و سرگردانی مصون می‌دارد. چرا که فتنه برانگیزان راز موفقیت خود را در اختلاط

حق و باطل می‌دانند و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنند. یکی از نتایج عدم شناخت صحیح حق و باطل، عدم شناخت اهل حق و اهل باطل است که این خود باعث حیرت و سردرگمی حق‌جویان می‌شود (مؤمنی، ۱۳۸۰: ۳۶۷).

مظاهر فراوانی از حق‌گرایی امام علی(ع) را می‌توان در سیره آن بزرگوار ملاحظه نمود. امام(ع) در پاسخ حارث بن حوث که نزد امام آمد و گفت: چنین پنداری که من اصحاب جمل را گمراه می‌دانم؟ به یک اصل کلی اشاره کرده حق را به عنوان شاخص اصلی درستی امور و افراد تبیین نمودند: «يَا حَارِثُ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتِكَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحَرْتُ! إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ مَنْ أْتَاهُ، وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أْتَاهُ» «حارث! تو کوتاه‌بینانه نگرستی نه عمیق و زیرکانه، و سرگردان ماندی. تو حق را نشناخته‌ای تا بدانی اهل حق چه کسانی و نه باطل را تا بدانی پیروان آن چه مردمانند» (شریف‌الرضی، ۱۳۷۸: ۴۰۹).

۹. پرهیز از افراط در توبیخ

اصل ششم برای انتقاد سازنده پرهیز از توبیخ و شماتت است. انتقاد کننده باید همواره دقت کند تا هیچ‌گاه سخنان انتقادی او رنگ سرزنش افراطی نگیرد و از هرگونه تعبیر شماتت‌آمیزی پرهیز نماید. سخن یکی از شارحان معاصر نهج‌البلاغه در این باره شنیدنی است: اخلاق ایجاب می‌کند، گرفتاران مورد توبیخ و شماتت قرار نگیرند و لازم است همه انسان‌ها، مردمانی را که به لغزش افتاده و مرتکب خطا می‌گردند را مورد ترحم قرار دهند و هنگامی که کسی را در سراشیب خطر می‌بینند، او را دستگیری و نسبت به رهایی او اقدام کنند، و از اینکه عضوی از پیکر جامعه مختل و مجروح شده، احساس تلخی و ناگواری نمایند و هرگز خطا و لغزش او را مورد شماتت قرار ندهند (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۲۴: ۹۹).

امام علی(ع) در این باره می‌فرماید: «مَا كُلُّ مَفْتُونٍ يُعَاتَبُ» هر فریب‌خورده را سرزنش نتوان کرد (شریف‌الرضی، ۱۳۷۸: ۳۶۲). گرفتاری‌ها و مشکلات بشر ناشی از عوامل مختلفی است؛ گاه نتیجه مستقیم اعمال انسان است که بر اثر سستی‌ها و استفاده نکردن به موقع از فرصت‌ها دامان او را گرفته است. ولی گاه می‌شود که این مشکلات کفاره گناهان انسان است و خداوند می‌خواهد او را به این وسیله در دنیا پاک کند. چنین کسی گرچه به سبب گناهش درخور سرزنش است، ولی چون مشمول لطف الهی شده سزاوار ملامت نیست و گاه سرچشمه آن آزمایش‌های الهی است که خدا می‌خواهد با آن مشکل و گرفتاری بنده خود را پرورش دهد، در اینجا نیز جای سرزنش نیست، بنابراین همه گرفتاران و بلادیدگان را نمی‌توان سرزنش کرد و حتی در آنجایی که انسان خود سرچشمه آن گرفتاری باشد (مکارم‌شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۲: ۱۱۱).

نتیجه گیری

در سیره‌ی تابناک امام علی(ع) و نیز معارف نهج البلاغه، اصول روشنی وجود دارد که معطوف به انتقاد سازنده است. به کارگیری این اصول سبب اثربخشی انتقاد و بی‌توجهی به آن عاملی اساسی در ناکارآمدی انتقاد محسوب می‌شود.

معارف موجود در سیره امام علی(ع) هم آهنگ با سیره دیگر معصومان(ع) و در پیوند با آیات قرآن کریم می‌باشد. اشارات و تصریحات ناپژوهیده فراوانی در سیره امام علی(ع) ملاحظه می‌شود که معطوف به ابعاد مختلف موضوع انتقاد است. گردآوری تبویب و تحلیل این موارد می‌تواند به استخراج مکتب و نگرش جامعی در عرصه‌ی ادبیات انتقادی منتهی گردد. شایسته است تا پژوهشگران توانا و علاقمند در این عرصه نسبتاً مغفول ورود نمایند. بررسی تطبیقی ادبیات انتقادی دینی با ادبیات انتقادی غیردینی امری بایسته است. این گونه پژوهش‌ها از یک سو نمایانگر حقانیت و اعتبار معارف اسلام و از سوی دیگر بیانگر برتری ادبیات دینی در باب موضوع انتقاد است.

منابع

- قرآن کریم (۱۴۱۵ق)، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).
- نهج البلاغه، شریف‌الرضی، محمدبن حسین (۱۳۷۸)، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن فارس بن زکریا، احمد (۱۴۰۴ ه ق)، معجم مقائیس اللغه، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، جلد ۵.
- اسلامی، سیدحسن (۱۳۸۳)، اخلاق نقل، قم: دفتر نشر معارف.
- بحرانی، میثم بن علی بن میثم (۱۳۷۵)، شرح نهج البلاغه، ترجمه قربانعلی محمدی مقدم، علی اصغر نوایی یحیی زاده، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، جلد ۲.
- بحرانی، میثم بن علی بن میثم (۱۳۷۵)، شرح نهج البلاغه، ترجمه قربانعلی محمدی مقدم، علی اصغر نوایی یحیی زاده، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، جلد ۳.
- بحرانی، میثم بن علی بن میثم (۱۳۷۵)، شرح نهج البلاغه، ترجمه قربانعلی محمدی مقدم، علی اصغر نوایی یحیی زاده، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، جلد ۴.
- جعفری تبریزی، محمدتقی (۱۳۷۶)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، جلد ۲۴.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ ه ق)، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین، جلد ۲.
- رنجبر، مقصود (۱۳۸۷)، «اخلاق سیاسی از دیدگاه امام علی»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال هفتم، شماره ۱۵.
- لطیفی، علی؛ طریفیان یگانه، محمدحسین (۱۳۹۱)، «اصول و روش‌های تربیتی مواجهه با مخالفان در اخلاق ارتباطی امام علی (ع)»، فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهشنامه اخلاق، سال پنجم، شماره ۱۵.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ ق)، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، جلد ۷۵.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۷)، اخلاق در قرآن، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، جلد ۲.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶)، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، جلد ۱.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶)، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، جلد ۵.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶)، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، جلد ۱۲.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶)، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، جلد ۱۴.
- مؤمنی، فریبا. (۱۳۸۰)، «حق و باطل در نهج البلاغه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۷.
- نصر بن مزاحم (۱۴۰۴)، وقعه صفین، قم: کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
- وایزینگر، هندری (۱۳۸۱)، قدرت انتقاد سازنده، ترجمه سیدمهدی الوانی، محمدرضا ربیعی مندجین، بی جا: موسسه عالی آموزش و پرورش مدیریت و برنامه‌ریزی.